

سفر نامه

بارعایت پروتکل‌های بهداشتی
پس از ۷۰ روز
به بهشت طالقان می‌رویم



آرزو احمدزاده، راهنمای طبیعت‌گردی

آخرین باری که به سفر رفتیم، آخرین جمعه بهمن ماه سال گذشته بود، والان بعد از ۷۰ روز تصمیم گرفته‌ایم از خانه بیرون بزنیم و از نسیم اردیبهشت تنفس کنیم و یا به قول سهراب سپهری: «ره را از ابدیت پر و خالی بکنیم». تصمیم سختی بود از خانه بیرون رفتن اما سخت‌تر آن است که در اردیبهشت در خانه حبس شوی، و این حبس اجباری غذایی است الیم بخصوص برای ما که نزدیک به ۱۵ سال است جمعه‌های اردیبهشت و تمام جمعه‌های سال در طبیعت ایران زمین مان می‌گردیم و به خود می‌بالیم از داشتن چنین سرزمین زیبایی. پس از مدتی کلنجار رفتن با خودمان و نقشه‌ریزی و بالا و پایین کردن بالاخره تصمیم سخت‌مان را گرفتیم و با موتور سیکلت عازم طالقان شدیم. طالقان منطقه‌ای است بیلابلی که در میان رشته کوه البرز و در فاصله ۹۰ کیلومتری کرج واقع شده است. از خروجی طالقان در جاده قدیم کرج- قزوین به سمت راست پیچیدیم و وارد جاده طالقان شدیم. اولین روستا، زیاران است و نسبتاً روستای بزرگی است و عجیب‌های تمیز و دلپذیری داشت.



زیاران گردوها و گوجه سبزهای خوبی دارد اما الان نه فصل گردو بود و نه گوجه سبز؛ در عوض اهالی روستا سبزی‌های کوهی از جمله والک و کنگر و ریواس و سیر کوهی چیده بودند و می‌فروختند. از کنارشان که می‌گذشتیم بوی سیر کوهی در سیمان می‌پیچید. شغل اصلی ساکنین زیاران کشاورزی و باغداری است و اطراف جاده پر بود از زمین‌های سبز کشاورزی. در دو سوی غرب و شرق روستا دو رودخانه می‌گذرد که اکثر باغستان‌های روستا در کنارهای آن قرار دارند. رودخانه شاهرود که از رود طالقان منشعب می‌شود و توسط تونلی به این سوی کوه‌ها می‌آید، از جنوب روستا می‌گذرد و به سبب همین آب فراوان زیاران بسیار سرسبز و پر محصول است. بعد از روستای صمغ آباد و عبور از گردنه کوهستان، دریاچه بیای سد طالقان پدیدار می‌شود. در ابتدای روستای طالقان تابلویی است که جهت بالا طالقان و پایین طالقان را نشان می‌دهد و ما مسیر سمت چپ که به سمت پایین طالقان می‌رود را انتخاب کردیم. در سمت در جایی که رود طالقان به دریاچه طالقان می‌ریزد پلی قرار دارد که ما راه آسوی دریاچه هدایت می‌کنند. از کنار دریاچه می‌گذریم و نسیم خنک بهاری صورتان را نوازش می‌کند. در قسمت‌هایی از جاده کوه‌زیرش و یازمین رانش کرده است و حوضچه‌های آب گل آلود تشکیل شده و تالاب‌های جاده آماده است و این نشانه کم ترددیون این جاده نسبت به جاده بالا طالقان است. جایی دنج و خلوت پیدا کردیم و از موتور پیاده شدیم و استراحت کردیم. کمی آنطرف تر گلهای گوسفندبا بره‌های بر جنب و جوش مشغول چرا بودند و صدای زنگوله‌هاشان در گوش مان می‌پیچید. دور برای مرد چوپان دست تکان دادیم اما برعکس همیشه این بار به سمتش رفتیم و به همین از دور دیدن‌ها رضایت دادیم. چقدر دل‌برای صدای گوسفندان و زنگوله تنگ شده بود. کرونا به من آموخت که از زیبایی‌ها و لحظه‌ها باید لذت دو چندان بردشاید دیگر فرصتی برای چشیدن طعم شیرین زندگی نباشد. دوباره سوار بر مرکبمان شدیم و جاده را تا رسیدن به دیواره و تاسیسات سد طالقان ادامه دادیم. سد طالقان سدی است مخزنی که به منظور انتقال آب طالقان به دشت قزوین ساخته شده است. اینجا جاده تمام نمی‌شد و ادامه داشت، و حس اکتشاف مادوباره گل کرد و نقشه‌ریزی نگاه کردیم و جاده‌های پیدا کردیم که به زیاران می‌رسید. مسیری طولانی‌تر اما جدید، و همین جدید بودنش ترغیبمان کرد که برویم. تا کمی آنطرف‌تر و اولین آبادی بعد از سد جاده آسفالت بود و بعد از آن خاکی می‌شد، ما بودیم و مسیری پر پیچ و خم بدون رهگذر؛ اینجا بهشت طالقان بود.

شیراز مملو است از
جاذبه‌های با ارزش تاریخی
و طبیعی که آدم دوست
دارد همه آن‌ها را با چشم
خود ببیند. از دروازه قرآن
گرفته تا قدم زدن در میان
بازار وکیل، و آرامگاه
سعدی، از گ کریم خان،
باغ جهان‌نما، باغ ارم، باغ
دلگشا، باغ عفیف آباد و...

خواجسته شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین حافظ شیرازی، که به اختصار حافظ خوانده می‌شود و القاب دیگری همچون لسان‌الغیب، ترجمان‌الاسرار، لسان‌العرفا و ناظم‌الاولیاء نیز دارد و بنای مزار آن در طی اعصار و سلسله‌های مختلف ساخته و دستخوش تغییر شد تا در آخر در عصر پهلوی بنای فعلی توسط علی اصغر حکمت و بر اساس طرحی از آندره گدار، معمار و باستان‌شناس فرانسوی ساخته و بازسازی شد.

بعد از سپری کردن دقایقی در حافظیه و تغالی به دیوان این شاعر تصمیم به ادامه‌ی باز دیدها گرفتیم.

شیراز مملو است از جاذبه‌های با ارزش تاریخی و طبیعی که آدم دوست دارد همه‌ی آن‌ها را با چشم خود ببیند.

از دروازه قرآن گرفته تا قدم زدن در میان بازار وکیل، و آرامگاه سعدی، از گ کریم خان، باغ جهان‌نما، باغ ارم، باغ دلگشا، باغ عفیف آباد، باغ نارنجستان قوام، مسجد نصیرالملک، موزه پارس، مسجد جامع عتیق، شاه چراغ، خانه شاپوری، کاروانسرای گمرک، خانه صالحی، مدرسه قوام، نقش رجب، نقش رستم، پاسارگاد، خانه توکلی، بازار مسگرها، حمام وکیل، مسجد وکیل، آب انبار وکیل، تکیه هفت تنان و خانه زینت‌الملوک و...
پس از حافظیه تصمیم گرفتیم به ارگ کریمخان برویم. ارگی که در مرکز شهر شیراز قرار دارد و در دوره سلطنت سلسله زندیه ساخته شده است و پس از اینکه کریم‌خان زند، شیراز را به عنوان پایتخت خود و این مسکن را به عنوان مکان زندگی خود انتخاب کرد، به ارگ کریم‌خان معروف شد. از این بنا در دوره قاجاریه به عنوان محل زندگی فرمانداران محلی و در زمان سلطنت سلسله قاجاریه از آن به عنوان زندان استفاده شد که آسیب‌هایی به آن وارد شد و در سال ۱۲۵۰ این ارگ به اداره فرهنگی و هنر وقت واگذار شد و از چند سال پیش کار مرمت این بنا آغاز شده است تا به عنوان موزه بزرگ فارس مورد استفاده قرار گیرد.

شاید یکی از معروف‌ترین شیرازین خوراکی‌های خوشمزه‌ی شیرازی فالوده‌ی آن باشد و شاید یکی از محبوب‌ترین و معروف‌ترین فالوده فروشنده‌ی آن، در کنار ارگ کریم‌خان هستنست. پس بعد از بازدید از ارگ به آن جارفتیم و در آن روز گرم تابستانی خودمان را مهمان فالوده‌ی شیرازی که طعم لیموی شیرازی تازه‌اش فراموش نشدنی بود، کردیم و سپس به بازدید از سایر جاذبه‌های شیراز ادامه دادیم...

پس از چند روز گشت و گذار در این شهر خاطر‌ه‌انگیز، راهی اصفهان شدیم و توقف کوتاهی در آنجا و کنار زاینده رود داشتیم و سپس راهی تهران شدیم...

پس از چند روز گشت و گذار در این شهر خاطر‌ه‌انگیز، راهی اصفهان شدیم و توقف کوتاهی در آنجا و کنار زاینده رود داشتیم و سپس راهی تهران شدیم...

عظیم و ارزشمند هزاران سال زیر خاک مدفون بوده تا اینکه در اواخر دهه ۱۳۱۰ خورشیدی کشف شد و توسط هیاتی باستان‌شناسی سر از دل خاک بیرون آورده شد. شاید بتوان در آن زمانی مات و میهوت ماند که بفهمیم علاوه بر تمام آن ساخته‌های عظیم سنگی، که جداز بزرگ و باشکوه بودن از زیبایی هم برخوردارند، در زیر کاخ‌ها کتال و تونل‌هایی نیز هم ساخته شده بوده که به گمان اکثر باستان‌شناسان کاربرد آن به عنوان راه‌های خروجی و انتقال آب از سطح بوده‌اند...

توضیحات مفصل اما جالب راهنما تمام شده بود و در آن گرمای سوزان ظهر تیر ماه در میان ویرانه‌ها قدم می‌زدیم که ناگهان به یاد مصرعی شعر افتادم: «شبی بوی بارون تو غروب تخت جمشیدی...»

هوا آنقدر گرم بود که به شوخی و با کنایه به مادر مگتسم: «اصلاً اینجا مگر باران هم می‌آید که چنین شعری سرودند؟»

این را گفتیم و خندیدیم و راهی هتل شدیم. در اتاقم و بر روی طاقچه‌ی کنار پنجره نشسته بودم و با تلفن همراه صحبت می‌کردم. ناگهان احساس کردم که پایم خیس شده. اول گمان کردم آب از کولر هست و مشکلی در کولر به وجود آمده است. چند ثانیه بیشتر از زمان لازم نبود تا متوجه بشوم که باران گرفته است آری. تنها بعد از دو سه دقیقه از حرفی که زده بودم و بعد از آن آفتاب سوزان که حتی تک‌ابری در آسمان نبود، باران شروع به باریدن کرده بود. سریع آماده شدم و به بیرون آمدم. در همین مدت کوتاهی که حاضر شوم باران شدیدتر شده بود. آن قدر شدید که همه‌ی توریست‌ها و مسافرانی که مشغول بازدید از تخت جمشید بودند از آن مکان به بیرون آمده بودند و در یک در جایی و به دور از خیس شدن در باران پناه گرفته بودند.

مرد بلیط فروش از اینکه من را تنها چند دقیقه بعد از خروج می‌دید که مجدد بلیطی می‌خواهم بسیار تعجب کرده بود. اما چه کسی می‌دانست که آن باران را من طلب کرده بودم و آن هدیه‌ی سفرم بود که کلمات به من بخشیده بود؟ پس رفتم و از خیس شدن در باران رگباری و قدم زدن در میان کاخ‌ها لذت بردم...

روز دوم هم به پایان رسیده بود و من آن شب هم نتوانستم از ذوق و هیجان زیادی که داشتم لحظه‌ای چشم بر هم بگذارم. تصمیم گرفتیم روز سوم رادر خارج از شهر مردشت، و در شیراز طی کنیم. به خاطر چندین شب بی‌خوابی تب کرده بودم اما باعث نمی‌شد که دست از گشت و گذار و دیدن ولدت بردن از این شهر زیباردارم.

به حافظیه رفتیم. مزار شاعر بزرگ ایرانی که دل هر ایرانی و غیر ایرانی‌ای را با شعرهای زیبایش بدست آورده است. این واقعیت است که ایسن مجموعه



عکس: مهدی نصیری

شاید یکی از معروف‌ترین
خوراکی‌های خوشمزه
شیرازی فالوده آن
باشد و محبوب‌ترین
و معروف‌ترین فالوده
فروشی‌ها، در کنار ارگ
کریم‌خانی هستند

می‌نمایند قرار داشته است. ساخت این مجموعه کاخ‌ها و اتمام آن صد و پنجاه سال طول کشید و امروزه ویرانه‌ها و بقایایی که از آن به جامانده به عنوان یکی از میراث‌های جهانی در یونسکو به ثبت رسیده است.

تخت جمشید سراسر مملو از شکوه و زیباییست و دقت در آن نکات بسیار شگفت‌انگیزی در گذشتگانمان را به ما نشان می‌دهد و قدم زدن در میانش حسی بسیار عجیب اما خوب به انسان می‌دهد. بعد از گشت و گذاری در تخت جمشید راهی هتل شدم و پس از صرف شام به اتاقم باز گشتم.

همه‌ی هیاهوها به پایان رسیده بود و آرام گرفته بودم. بسیار خسته بودم. ماه بر بالای تخت جمشید طلوع کرده بود و صحنه‌ی بسیار زیبایی از کاخ‌ها و ماه شکل گرفته بود. به نور ماه بر روی آن جلال و شکوه چشم دوختم و تا صبح نخوابیدم.

روز دوم سفر آغاز شده بود و بعد از صرف صبحانه مجدد به تخت جمشید باز گشتم. هوا بسیار گرم بود و آفتاب بر روی سرهای ما تابید. به توضیحات راهنمایان کار بلد آنجا گوش جان سپرده بودیم و لذت می‌بردیم از آنچه که بر ایمان از نقش و نگاره‌های حک شده بر روی دیوارهای سنگی سخن می‌گفتند. شاید یکی از نکات جالبی که وجود دارد که سخت غیر قابل باور می‌نماید این واقعیت است که ایسن مجموعه

تخت جمشید، پارسه و پارسیپولیس یکی از شهرهای باستانی ایران است که سالیان سال پایتخت سلسله‌ی هخامنشیان بوده است. تخت جمشید مجموعه‌ای از کاخ‌های بسیار با شکوه است که از سنگ‌های کوهی در نزدیکی آن به نام کوه رحمت ساخته شده است. این کاخ‌های عظیم در کنار شهر پارسه که یونانیان آن را پرسپولیس

از زمان کنکور خریداری کرده بودند. به خانه رسیدم و پس از تعویض لباس‌ها، چمدانی که از چند شب قبل با ذوق و شوق فراوان آماده کرده بودم و بارها به آن نگاه انداخته بودم تا چیزی کم و کسر نباشد را برداشتم و راهی فرودگاه شدیم. وقتی هواپیما از زمین بلند شد و ابرها مقابل چشمانم قرار گرفتند زمانی بود که به خودم آمدم و بر ایام عجیب‌اشمیرین بود که تا یک ساعت قبل در چه تنش و هیاهو و اضطرابی بودم و حالا همه‌ی آن‌ها به پایان رسیده و سفر من شروع شده است.

سفری که بعد از آن اگر چه باستان شناس نشدم، اما به دنیای سفر و راهنمای سفر شدن وارد م کرد... کمی نگذشته بود که مهمانداران هواپیما، ظرف‌های غذا را به مسافران دادند. غذایی که تا آن لحظه نخورده بودم و نمی‌دانستم چیست. ترکیبی از برنج، گوشت، سبزی و لوبیای چشم‌بلملی. بعداً متوجه شدم که این غذای بسیار خوشمزه غذای محلی شیراز است و چقدر خوب در در هواپیما از مسافران با یک غذای محلی از شهر مقصد، پذیرایی شد.

بعد از یک ساعت و خرده‌ای به شیراز رسیدیم و از آنجا با ماشین به مردشت، شهری در ۶۰ کیلومتری شمال شرق شیراز رفتیم. هتلی که رزرو کرده بودیم در مردشت و در نزدیکی تخت جمشید بود. وقتی اتاقم را تحویل گرفتیم و پرده‌ی پنجره را کنار زدیم، منظره‌ای که مقابل چشمانم ظاهر شده بود را باور نمی‌کردم. نمای پنجره‌ی اتاق من رو به تخت جمشید بود و چه چیزی می‌تواند لذت‌بخش‌تر و باشکوه‌تر از این برای دختری جوان که عاشق باستان‌شناسی و بناهای تاریخیست باشد؟! نمی‌خواستم وقت تلف کنم. سریع چمدانم را در اتاق گذاشتم و از هتل بیرون آمدم. می‌خواستم تا قبل از آنکه ساعت بازدید از تخت جمشید به پایان رسیده به دیدن بroom و این دیدار را به فردا موکول کنم!

تخت جمشید، پارسه و پارسیپولیس یکی از شهرهای باستانی ایران است که سالیان سال پایتخت سلسله‌ی هخامنشیان بوده است. تخت جمشید مجموعه‌ای از کاخ‌های بسیار با شکوه است که از سنگ‌های کوهی در نزدیکی آن به نام کوه رحمت ساخته شده است. این کاخ‌های عظیم در کنار شهر پارسه که یونانیان آن را پرسپولیس

دیدر شخصی با این سن و سال، بس سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده آینده؛ کنکور.

از یک سال قبل می‌دانستم که عشق و علاقه‌ام به رشته‌ی باستان‌شناسی بسیار است و تصمیم داشتم تا حتماً باستان‌شناسی را به عنوان رشته‌ی تحصیلی خود در دانشگاه انتخاب کنم. این علاقه آن قدر زیاد بود که علاوه بر کنکور رشته‌ی انسانی، که رشته‌ی خودم در دبیرستان بود، در کنکور هنر هم شرکت کنم تا قبولی در هر دو کنکور هنر و انسانی، تعداد انتخاب‌های بیشتری برای باستان‌شناسی و مرمت آثار و بناهای تاریخی و رشته‌های مشابه داشته باشم تا شانس رسیدن به آرزو و علاقه‌ام از این طریق بیشتر شود و خاطر جمع باشم که به خواسته‌ام خواهم رسید.

کنکور هنر اولین کنکوری بود که در آن شرکت کردم و یکی دو روز بعد از آن نوبت کنکور انسانی فرا رسیده بود. هشتم تیر ماه بود. مثل هر جوانی که صبح از خواب بیدار می‌شود و می‌بیند روزی که یک سال با ترس و اضطراب انتظارش را می‌کشیده، بالاخره فرا رسیده؛ استرس داشتم، اما استرس من ترکیبی از اضطراب ناشی از حس خوب و اضطراب ناشی از ترس و حس بد بود. ترس و حس بد به خاطر مهم بودن کنکور در آن زمان و در آن مقطع سنی من، و حس خوب به خاطر سفری که بلافاصله بعد از کنکور آغاز می‌شد و من بی‌صبرانه مشتاق بودم تا هر چه سریعتر کنکور به پایان برسد و وقتی از همه‌ی تنش‌ها، خستگی‌ها و استرس‌ها رهایی پیدا کردم با خیال راحت به سفر بروم و با دورهای که در زندگی‌ام به پایان رسیده بود یعنی سال‌های مدرسه، خدا حافظی کنم و دوره‌ی جدیدی را که در زندگی‌ام آغاز می‌شد را با این سفر در آغوش بگیرم و شروع کنم...

در تمام طول مدت کنکور با خودم زمزمه می‌کردم که مجله نداشته باش و با دقت به سوال‌ها جواب بده و سعی کن سفری که بعد از این امتحان قرار است بروی تأثیری در میزان سرعت و دقت تو برای جوابدهی به سوالات نداشته باشد...

کنکور بالاخره به پایان رسید و من تا کسبی تلفنی گرفتیم تا به خانه برگردم. نمی‌خواستم هیچ اتفاقی حتی ترافیک شهری باعث شود دیر به خانه برسیم چرا که خانواده‌ام بلیط‌های پرواز را برای درستی یک ساعت بعد



یگانه دهدار، راهنمای گردشگری

۱۵ اردیبهشت به نام روز شیراز نامگذاری شده است. سه روز پیش ما طبق روال هر ساله شاهد این روز بودیم. اما شاید با همه‌ی سال‌های گذشته این روز متفاوت بود. روزی که در سال‌های گذشته با انواع و اقسام برنامه‌های فرهنگی و هنری در شهر شیراز سپری می‌شد و علاقه‌مندان بسیاری در این تاریخ به شهر راز و نیاز سفر می‌کردند، حال بسنده شده به تیریک‌های اینستاگرامی و به اشتراک گذاشتن زیبایی‌های این شهر در فضای مجازی.

در طی چند ماه اخیر همه‌ی ما مردم ایران سختی‌های بسیاری را سپری کردیم و قطعاً عدم امکان سفر برای عده‌ی کثیری به خصوص اهالی و مشتاقان همیشگی آن بسیار طاقت‌فرسا بوده است.

قطعاً اگر ویروس کرونا به کشور باز نشده بود، بسیاری از ما، همچون سال‌های گذشته در روز ملی شیراز به این دیار سفر می‌کردیم. در کوه و خیابان‌های آکنده از عطر بهار نان‌جدمی تازه می‌کردیم، در باغ‌های دلفریب شهر قدمی می‌زدیم، نیتی در دل می‌کردیم و بر سر مزار شاعر پر آوازه، حافظ می‌رفتیم و به دیوان غزلش تغالی می‌زدیم، و خودمان را میان شکوه و جلال بناهای تاریخی‌اش گم می‌کردیم...

اما حکمت هر چه که هست تقدیر اینگونه رقم خورد که امسال این روز را در خانه‌هایمان و در قرنطینه‌ی خانگی به سر ببریم. در حال گشت و گذار میان شبکه‌های اجتماعی بودم و عکس‌ها و ویدیوهای زیبایی که از شیراز به اشتراک گذاشته بودند را نگاه می‌انداختم که یاد اولین باری که به شیراز سفر کردم افتادم. آن سفر یکی از بهترین و خاص‌ترین سفرهای زندگی من تا به کنون بوده و گمان نمی‌کنم هیچگاه شیرینی و خاطرات خوشش را به فراموشی بسپارم. سفری که در دل روزهای گرم و طاقت‌فرسای تابستان رقم خورد اما نه تنها ساخت و آزار دهنده نبود بلکه سبب حال خوب و خاطرات زیبایی هم شد. هجده ساله بودم و مثل هر جوان هجده ساله‌ای درگیر امتحانی که از